





دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی

پایان نامه جهت اخذ مدرک کارشناسی ارشد رشته مشاوره خانواده

موضوع: بررسی اثربخشی آموزش مادران با رویکرد آدلر – درایکورس بر کاهش

نشانه های اختلال نافرمانی مقابله ای

استاد راهنما:

دکتر حمید علیزاده

استاد مشاور:

دکتر حسین سلیمی

استاد داور:

دکتر کیومرث فرح بخش

پژوهشگر:

زهرا مرادی

۱۳۹۱

چکیده:

هدف: هدف از پژوهش حاضر، بررسی اثربخشی آموزش مادران با رویکرد آدلر- درایکورس بر کاهش نشانه های اختلال نافرمانی مقابله ای بوده است روش: این پژوهش از نوع نیمه تجربی با طرح پیش آزمون- پس آزمون با گروه کنترل بوده است. به منظور آزمون فرضیه فوق از میان مادران دانش آموزان دختر دارای اختلال نافرمانی مقابله ای مقطع راهنمایی و دبیرستان شهرستان شهریار، ۳۰ نفر به عنوان نمونه انتخاب و به طور تصادفی در دو گروه ۱۵ نفره، یک گروه به عنوان گروه آزمایش و یک گروه به عنوان گروه کنترل، جایگزین شدند. مادران گروه آزمایش تحت آموزش برنامه ((آموزش نظام فرزند پروری کارآمد گام به گام)) بر اساس رویکرد آدلر- درایکورس قرار گرفتند. جلسات آموزشی به مدت ۹ جلسه برای گروه آزمایش اجرا گردید و گروه کنترل، هیچ مداخله ای دریافت نکرد. این پژوهش درحیطه تحقیق نیمه آزمایشی قرار می گیرد و ابزارهای مورد استفاده در این پژوهش پرسشنامه اختلالهای رفتاری کودکان ۴-**CSI** فرم والد برای غربالگری دانش آموزان با اختلال نافرمانی مقابله ای توسط مادران می باشد. نتایج: داده ها با استفاده از آزمون تحلیل کوواریانس، تجزیه و تحلیل آماری شدند. نتایج حاصل از تحلیل کوواریانس نشان داد که بین گروههای مورد مطالعه تفاوت معناداری وجود دارد و فرضیه ی پژوهش مورد تأیید قرار گرفت.

یافته ها: آموزش آموزش مادران با رویکرد آدلر- درایکورس بر کاهش نشانه های اختلال نافرمانی مقابله ای، اثربخش است.

کلید واژه: اختلال نافرمانی مقابله ای، آموزش مادران، رویکرد آدلر- درایکورس

فهرست مطالب

فصل اول: کلیات پژوهش

مقدمه.....	۲
بیان مساله.....	۳
اهمیت و ضرورت تحقیق.....	۷
هدف تحقیق.....	۹
سوال تحقیق.....	۹
تعریف نظری اختلال نافرمانی.....	۹
تعریف عملیاتی اختلال نافرمانی.....	۹
تعریف نظری آموزش مادران.....	۹
تعریف عملیاتی.....	۱۰

فصل دوم: ادبیات پژوهش

مقدمه.....	۱۲
مفهوم اختلال رفتاری.....	۱۳
تعریف اختلال نافرمانی.....	۱۵
شیوع اختلال نافرمانی.....	۱۶
تفاوت‌های جنسیتی.....	۱۷
ملاک‌های تشخیص اختلال نافرمانی.....	۱۸

۱۷	ویژگی های وابسته به سن و جنسیت
۱۹	سبب شناسی
۲۶	اهمیت محیط خانواده در بروز و شیوع اختلالات رفتار کودکان
۲۷	رویکردهای آموزش والدین
۲۹	رویکرد آدلری
۳۱	آموزش گام به گام فرزند پروری کارآمد
۳۲	شناخت سبک فرزند پروری خود
۳۳	پیامدهای طبیعی و منطقی
۳۵	آشنایی با نحوه رشد کودکان
۳۶	دلگرمی
۳۶	تفاوت دلگرمی با تشویق
۳۸	گوش دادن انعکاسی
۴۱	روان شناسی فردی
۴۱	سبک زندگی
۴۲	عوامل موثر در سبک زندگی
۴۳	حس تعلق
۴۴	علاقه اجتماعی
۴۶	هدف های بد رفتاری
۴۶	آشنایی با اهداف نادرست رفتار و شیوه تشخیص آنها

جو خانوادگی..... ۴۷

نشست های خانوادگی..... ۴۹

پیشینه و سوابق پژوهشی..... ۵۱

فصل سوم: روش پژوهش

نوع پژوهش..... ۵۸

جامعه آماری..... ۵۸

حجم نمونه و روش نمونه گیری..... ۵۸

شیوه اجرا..... ۵۹

ابزار ها..... ۵۹

نحوه اجرا و نمره گذاری..... ۶۱

روش تجزیه تحلیل داده ها..... ۶۲

فصل چهارم: یافته ها

مقدمه..... ۶۴

توصیف داده ه..... ۶۴

بررسی فرضیه پژوهش..... ۶۶

فصل پنجم: بحث و نتیجه گیری

مقدمه..... ۷۰

یافته های پژوهش..... ۷۰

محدودیت های پژوهش ۷۲

پیشنهاد های کاربردی ۷۳

پیشنهاد های پژوهشی ۷۳

منابع:

منابع فارسی

منابع لاتین

پیوست ها:

- پیوست ۱: پرسشنامه علائم مرضی کودکان (۴-CSI)

پیوست ۲: پروتکل جلسات آموزشی

فهرست جداول و نمودارها

- جدول ۴-۱، توزیع فراوانی سنی افراد در گروه های آزمایش و گواه.....۶۷
- نمودار ۴-۱، میانگین نمرات نافرمانی مقابله ای گروه های آزمایش و گواه در پیش آزمون و پس آزمون.....۶۸
- جدول ۴-۲، شاخص های توصیفی نمرات نافرمانی مقابله ای افراد در دو گروه آزمایش و گواه۶۸
- جدول ۴-۳، آزمون لوین به منظور بررسی همگنی واریانس ها.....۶۹
- جدول ۴-۴، آزمون کلموگروف- اسمیرنف به منظور بررسی نرمال بودن توزیع.....۶۹
- جدول ۴-۵، آزمون خطی بودن رابطه پیش آزمون و پس آزمون.....۶۹
- جدول ۴-۶، آزمون F به منظور بررسی همگنی شیب ضرایب رگرسیون.....۷۰
- نمودار ۴-۲، آزمون خطی بودن رابطه پیش آزمون - پس آزمون.....۷۰
- جدول ۴-۷، آزمون تحلیل کوواریانس در دو گروه آزمایش و گواه.....۷۱

تقدیم بہ

پدر و مادر

بہ نام مادر

بوسہ ای بایں زد

دست ہائی راکہ

می تویند غبار

حسلی ہائی روزگار را

و سیراب می کنند

روح شکر را

به نام پدر

بوسه ای بگذرد

دست های را

که می تابانند

سیر را

و محکم می کنند

استواری پایه های زیستن را

دیگر مرا از الطاف بی انتهای خود بهره مند نمود و در مرحله ای دیگر از سیل یاریم گردیدین وسیله، مراتب پاس

وعدائی خود را بفرمانده اقدس

جناب آقای دلسر حمید ظفرزاده؛ استاد راهنمای پایان نامه ام

جناب آقای دلسر حسین سمیعی، استاد مشاور پایان نامه ام

جناب آقای دلسر لیو مرث فرح بخش؛ استاد و اورپیمان نامه ام

تقدیم می دارم و از بکلی، محبت سلامتی و بویخت و آگاهی روز افزون این عزیزان را خواستارم.

فصل اول

کلیات پژوهش

مقدمه

یکی از مباحث عمده در آسیب شناسی روان شناسی توجه به اختلالات (شناسایی، تشخیص، درمان) می باشد. شناسایی مشکلات رفتاری در نوجوانان و جوانان وظیفه ای چالش برانگیز است زیرا بعضی از رفتارهای برون نمود شده^۱ جزیی از تحول بهنجار دوره کودکی و نوجوانی به شمار می آید. برای مثال، می توان از رفتارهایی مانند جنگندگی، گوشه گیری، نافرمانی و ایستادگی در برابر مراجع قدرت نام برد. گاهی اوقات این کودکان به اشتباه برچسب نابهنجار می گیرند باید در نظر داشت که کودکان دارای اختلال رفتاری، نیمرخ رفتاری بسیار پیچیده ای دارند و یقیناً گستره وسیعی از مشکلات هیجانی و رشدی را تجربه می کنند (کاشانی و وزیری، ۱۳۸۵). از میان اختلالات برون نمود، اختلال نافرمانی مقابله ای (ODD) از مهمترین اختلالات روانی است که با شیوع ۲ تا ۱۶ درصد در کودکان پیش دبستانی یا اوایل سن مدرسه، و در مرحله قبل از نوجوانی بروز می کند (چهارمین نسخه تجدیدنظر شده راهنمای تشخیصی و آماری اختلالهای روانی، انجمن روانپزشکی آمریکا، ۲۰۰۰؛ ترجمه نیکخو و آوادیانس، ۱۳۸۶). این اختلال با عواملی چون از کوره در رفتن، مشاجره با بزرگسالان، سرپیچی فعالانه از مقررات و درخواستهای بزرگسالان و یا عدم همکاری با آنها، تعمد در ناراحت کردن دیگران، سرزنش کردن دیگران، سرزنش دیگران به خاطر اشتباهات و سوء رفتار خود، زودرنجی و زود ناراحت شدن از دست دیگران، دلخوری و عصبانیت و نیز کینه توزی و نافرمانی خود را نشان می دهد (کاپلان، سادوک، ترجمه پورافکاری، ۱۳۸۳).

اختلال نافرمانی مقابله ای، اختلالی تدریجی و مزمن است، که تقریباً همیشه در روابط بین فردی و عملکرد تحصیلی کودک تداخل می کند. این کودکان اغلب دوست و رفیقی ندارند و روابط انسانی برای آنها رضایتبخش نیست. آنها علیرغم هوش کافی، به دلیل عدم مشارکت و مقاومت در برابر توقعات خارجی و اصرار بر حل مشکلات به کمک دیگران، در مدرسه پیشرفتی ندارند و ممکن است مردود شوند. مشکلات یادشده موجب کاهش اعتماد به نفس، تحمل کم برای ناکامی، خلق افسرده و حملات کج خلقی می شود (چهارمین نسخه تجدیدنظر شده راهنمای تشخیصی و آماری اختلالهای روانی، انجمن روانپزشکی آمریکا، ۲۰۰۰؛ ترجمه نیکخو و آوادیانس، ۱۳۸۶).

در زمان های گذشته برای ارتباط برقرار کردن با کودکان مشکلات کمی وجود داشت و والدین می دانستند که چه کاری انجام دهند، و وادار کردن کودکان به کاری که قرار بود انجام دهند امکان پذیر بود. به عبارتی

^۱-externalizing
^۲-oppositional defiant disorder

تربیت کودکان همواره براساس روش های سنتی بود با تغییر جامعه از استبدادی به دموکراتیک، روش های سنتی تاثیر گذاری بر کودکان منسوخ شد(علیزاده و روحی، ۱۳۸۸).

امروزه به علت تحولات اجتماعی نیاز والدین به آموزش به وضوح دیده می شود. تحول اجتماعی از طرز تفکر مستبدانه به آزادیخواه و سوق یافتن جامعه به سوی تساوی اجتماعی مبارزه ای به وجود آورده است که اکثر مردم به ویژه والدین آمادگی برخورد با آن را ندارند(دینک مایرو دینک مایر، بی تا، ۱۹۸۹، ترجمه فیروزبخت، ۱۳۸۷).

آدلر یکی از نظریه پردازانی بود که به رابطه میان والد و فرزند به عنوان یکی از عوامل موثر در کاهش یا افزایش نشانه های اختلال های رفتاری کودکان اشاره داشت. از دیدگاه ادلر اصول تربیت نادرست والدین در خانواده می تواند باعث بروز، تداوم و تشدید علائمی که با عنوان اختلالهای روانی شناخته می شود(نورکراس و پروچاسکا، ۱۹۹۹، ترجمه سید محمدی، ۱۳۸۵).

بیان مساله

گرچه کودکان در ایجاد مشکلات خود نقشی دارند، ولی مسئولیت بخش عمده مشکلات در رابطه والد-کودک متوجه آنان است، با این وجود والدین هستند در بهترین موقعیت برای کمک به کودک قرار دارند و می توانند اهمیت رابطه را تغییر دهند. در واقع مطالعات صورت گرفته نشان می دهند آن دسته از مداخلات-کودک محوری که نقش والدین در آنها فعال بوده نسبت به مداخلاتی که صرفا روی کودک متمرکز است، کارآیی بهتری دارند. از این رو در خانواده ای که مشکل رفتاری وجود دارد، ضروری است والدین به منظور بهبود وضعیت، فعالانه مشارکت داشته باشند. کارشناسان کودک و خانواده همگی بر این باورند که تعامل، یعنی گذراندن وقت و ایجاد یک رابطه قوی بین پدر و مادر و فرزند، اهمیت بسیار زیادی در رشد روانی فرزند دارد. اما اغلب والدین تعامل مناسبی نداشته و از لحاظ عاطفی با فرزندانشان بسیار فاصله دارند. خانواده های دارای تعاملات منفی و نامناسب بیشترین میزان اختلالات و مشکلات را نشان می دهند و فرزندان که در چنین خانواده هایی رشد می کنند مسلما دچار مشکلات عاطفی و رفتاری خواهند شد. کودکان مبتلا به اختلالهای رفتاری چالشهای فراوانی را برای والدینشان به وجود می آورند. این کودکان رفتارهایی از خود نشان می دهند که تاثیری منفی بر اطرافیانشان می گذارند واکنش های ناخوشایند این افراد در پاسخ به رفتار آنها متقابلا به خودشان باز می گردد(بلوم کوئیست، ۲۰۰۲، ترجمه علاقبند راد، ۱۳۸۴).

اختلال نافرمانی مقابله ای سومین اختلال شایع روانپزشکی است که در کودکان ۳ تا ۱۷ ساله به دفعات گزارش شده است. عوامل مختلفی از جمله سن و جنس، با این اختلال مرتبط اند و حدود نیمی از کودکانی که برچسب اختلال نافرمانی مقابله ای را دریافت می کنند به اختلال روانی دیگری نیز مبتلا هستند (همیلتون

^۱وهمکاران، ۲۰۰۸). در ۴۰ الی ۷۰ درصد موارد این اختلال با اختلال نارسایی توجه و بیش فعالی همپوشی دارد (اسپنسر^۲ و همکاران، ۲۰۰۶). کودکان مبتلا به این اختلال، به آسانی خشمگین می شوند، زود از کوره در می روند، با دیگران ستیز دارند، نسبت به خواست و مقررات بزرگسالان بی اعتنایی یا عدم همکاری، نشان می دهند و از طرفی کینه توزی می کنند و به عمد کارهای مزاحمت آمیز انجام می دهند (لطفی، کاشانی و وزیری، ۱۳۸۰). افزون بر نقش الگویی خانواده در شکل گیری رفتارهای کودک، بررسی ها نشان می دهد، عوامل خانوادگی از مهمترین عوامل آسیب شناسی اختلال های روانی به ویژه در کودکان محسوب می شود. سبک فرزند پروری والدین، آسیب های روانی آنها، مشکلات زناشویی و عوامل استرس زای خانواده از مهمترین این عوامل محسوب می شوند (مادریگال^۳، ۲۰۰۶).

اختلالات برون نمود شده نتیجه شکست در اعمال قوانین والدینی است که معمولاً دارای سه ویژگی شامل: قوانین بی ثبات، نظارت کم و مهارت ضعیف حل مسئله هستند. این نوع سبک فرزند پروری کودکان را به سمت نافرمانی سوق می دهد (پترسون، ۱۹۹۲ به نقل از برادلی^۴، ۲۰۰۲). بلوم کوئیست بیان می کند که والدین فرزندان مبتلا به نافرمانی مقابله ای غالباً در برخوردهای انضباطی شان، والدینی، خشن، ناهماهنگ و ناتوان هستند. نتایج مورد اشاره موجب شدند تا روابط متقابل والد-کودک در مرکز توجه آسیب شناسی کودک قرار گیرد، چه تعامل های مناسب می تواند اختلالات عاطفی و رفتاری را کودکان و نوجوانان ایجاد کند (بینا، ۲۰۰۲). سبک فرزند پروری، که سبک «استبدادی» نامیده می شود. در این روش، والدین بسیار سختگیر و انعطاف ناپذیر هستند و مقررات زیادی وضع کرده و از فرزندان انتظار دارند این مقررات را مو به مو اجرا کنند. والدین سختگیر اغلب برای اینکه فرزندان شان را در خط مطلوب نگه دارند دست به تشویق و تنبیه می زنند. تشویق باعث می شود کودکان یاد بگیرند در برابر خوب بودن پاداش بگیرند و تنبیه باعث می شود که فرزندان رنجش از والدین را به دل بگیرند و اغلب راهی برای مقابله به مثل پیدا می کنند. بعضی از کودکان کم سن و سال و گروهی در سنین بعدی علیه والدین سختگیر خود طغیان می کنند (دینک مایر و مک لی، ۱۹۲۴، ترجمه رئیس دانا، ۱۳۸۹). والدین در این شیوه سعی در کنترل صد در صد فرزندان خود دارند. وقتی آنها موفق به کنترل خود می شوند دو نوع واکنش ممکن است از این نوع کودکان سر بزنند. یک گروه از کودکان ممکن است که تسلیم شرایط شوند و احساس بی ارزشی و خود کم بینی در آنها رشد کند اما گروه دیگر، ممکن است تصمیم به انتقام بگیرند (مایبل و مایبل، به نقل از سروی، ۱۳۸۷).

^۱ -hamiton
^۲ -spencer
^۳ -Madrigal
^۴ -bradli

روش های انضباطی خشن و ناپایدار، وقت نگذاشتن والدین برای فرزندان و عدم نظارت کافی بر فعالیت‌های کودکان از عوامل مرتبط با رفتار ناسازگارانه در کودکان به شمار می رود. در مقابل، کودکانی که سطح بیشتری از عواطف مادری را دریافت می کنند رفتارهای ناسازگارانه کمتری دارند. کودکان خانواده هایی که میزان ابراز خشم و تعارض بالاست، رفتارهای ناسازگارانه بیشتری از خود بروز می دهند که بیش از همه مشکل پرخاشگری است (پائولوس^۱، ۲۰۰۷).

رفتار نامطلوب کودک به نوبه خود واکنش هایی چون پرخاشگری، تنبیهات جسمانی و احساس خشم از جانب والدین را نسبت به کودک به وجود می آورد. این رفتارهای متقابل در نهایت منجر به حاد شدن مشکلات کودکان می گردد و به این ترتیب چرخه معیوبی به وجود می آید به شکلی که تدریجا تشخیص دقیق علت و معلولی رفتار کودک بسیار بعید به نظر می رسد. برای کاهش مشکلات رفتاری لازم است اصلاحاتی در محیط خانواده و مدرسه ایجاد شود (سوانسون و هنگرا، ۱۹۹۹؛ به نقل از علاقبندراد، ۱۳۸۳).

دلایل چندی بر آموزش مادران برای بهبود تعامل و ارتباطشان با کودک وجود دارد. نخست آنکه، مادر نخستین مراقب کودک است و مراحل اولیه رشد تاثیر قطعی بر شخصیت انسان دارد و بسیاری از مشکلات روان شناختی ریشه در این تعامل دارند. دوم آنکه با توجه به تعداد کودکان با اختلال رفتاری، به نظر می رسد تنها شیوه ای که می توان از آن برای یاری رساندن به کودکان بسیاری استفاده کرد آموزش والدین به خصوص مادران به منظور برخورد درست و موثرتر با کودکان است (بلوم کوئیست، ۲۰۰۲، ترجمه علاقه بند راد، ۱۳۸۴).

کاربرد اصول آدلری به روابط انسانی به جای کنترل مستبدانه پیامدهای منطقی و طبیعی تاکید می کند والدین دلگرم می شوند تا در تربیت کودکان روشهای دموکراتیکی دنبال کنند که به کودک یاد می دهد چگونه در تصمیم گیری شرکت کند این تبادل تفاهم در خانه نه تنها به کودک یاد می دهد تا ارزش خود را به عنوان یک عضو مشارکت کننده درک کند، بلکه به کودک یاد می دهد تا پیامدها را پیش بینی کند، تصمیم ها و نقشه های خود را تشخیص دهد و برای اصلاح رفتار خود راههای کارآمدتری پیدا کند. هرچه کودک به جای بی نظمی نظم بیشتری تجربه کند، بیشتر احتمال دارد وقایع اطراف خود را به طور واقع گرایانه تفسیر کند به تصمیم گیری خود اعتماد کند. آنچه درباره تربیت کودکان مصداق دارد برای دیگر انواع روابط انسانی نیز معتبر است (علیزاده و سجادی، ۱۳۸۸).

آدلر تشخیص داد که کودکان در خانواده شخصیت خود را برحسب راه هایی که هر یک برای پیدا کردن جایگاه در گروه امتحان می کنند، شکل می دهند. همانطور که کودک برای پیدا کردن جایگاه «حرکت» می کند، تمایلات رفتاری را ایجاد می کند که بر اساس الگوهای کلی تعاملات خانواده شخصیت او را شکل می

^۱ -pauols

دهد. کودک آن نوع اسنادها و خصوصیات را گسترش می دهد که معتقد است به او در پیدا کردن جایگاه کمک خواهند کرد. اگر در خانواده ای رقابت قوی وجود داشته باشد و دلگرمی ارائه نشود و بر علاقه اجتماعی و برابری تاکید نشود، احتمال دارد کودکان نوعی الگوی رقابتی را ایجاد کنند در ویژگی های شخصیتی متضاد روبه رشد فزاینده شان آشکار می شود (علیزاده و سجادی، ۱۳۸۹). ما برخی از اعمال را به عنوان رفتارهای قابل قبول می پذیریم. اگر بتوانیم به این اعمال رسمیت دهیم و آنها را به کودک بشناسانیم، کودک هیچگاه دلسرد نمی شود و به سمت رفتارهای مخرب و نادرست نمی رود (علیزاده و روحی، ۱۳۸۸). یکی از مفیدترین نقش های درایکورس در حوزه خانواده و روابط والدین - فرزند تنظیم و تدوین روش های دلگرمی سازی است که آدلر و دیگران آموزش دادند. کودکی که در مدرسه، در محیطی دلگرم کننده زندگی می کند، به راحتی و به طور صحیح می تواند خود را با محیط و شرایط آن تطبیق دهد؛ درمقابل، کودکی که در محیط دلسرد کننده زندگی می کند، به احتمال زیاد از قدرت انطباق کمتری برخوردار است و سلامت روانی ضعیف تری خواهد داشت. باید به خاطر بسپاریم کودک نابهنجار کودکی است مایوس که با رفتارهای نامناسب سعی در یافتن جایگاهی در اجتماع دارد. او بر اساس منطق اشتباه خود تصور می کند که می تواند مورد پذیرش جامعه قرار گیرد (علیزاده و سجادی، ۱۳۸۹).

به اعتقاد درایکورس، کودکان مشکل دار ۴ ویژگی ضروری را که هر کودک باید داشته باشد تا با چالش های زندگی به طور موفقیت آمیز برخورد کند، ندارد. این چیزهای لازم قوانین نیستند، چیزهایی هم که کودکان مجبورند در مورد آنها مهارت کسب کنند و خودآگاهانه به خاطر بیاورند نیز نیستند. آنها باورهایی هستند که والدین می توانند در فرزندانشان پیروانند. این باورها به عنوان راهنمای رفتاری ناخودآگاه به کار خواهند رفت. این عقاید یقین درونی این موارد است: ۱- تعلق داشتن به دیگران، بخشی از خانواده و اجتماع بودن، ۲- داشتن توانایی مراقبت از خود، ۳- ارزشمندی و ارزش قائل شدن دیگران برای فرد، دانستن اینکه فرد به حساب می آید و مهم است، ۴- دلگرم بودن. این چهار محافظ ضروری یعنی احساس تعلق، احساس توانایی، ارزشمندی و دلگرمی را در ادبیات آدلر-درایکورس (C) های حیاتی نامیده اند زیرا این چهار عامل، بنیادی برای پرورش کودکانی هستند که می توانند با چالشهای دوره های در زندگی برخورد کنند. همانطور که درایکورس بیان کرده است بدرفتاری های کودکان به این دلیل پدید می آیند که کودکان مشاهده گران ماهری هستند. اما در تفسیر آنچه مشاهده می کنند اشتباه های زیادی می کنند. آنها اغلب نتیجه گیری های غلطی می کنند و برای پیدا کردن جایگاه خود راه های اشتباهی انتخاب می کنند. کودکی که از توانایی خود برای تعلق و پیوند برقرار کردن، احساس توانایی کرده اند و به حساب آمده اند از راه های مثبت دلسرد است از راه های نامناسب استفاده می کند تا از این راه نیازهای چهارگانه خود را برآورده کنند. این تدابیر مقابله ای، که شامل رفتارهایی

مثل رها کردن، اجتناب کردن، تقلب کردن، دلک بازی و لودگی کردن، قلدری، کنترل کردن، فراموش کردن، طفره رفتن، انکار کردن، دلیل تراشی، بهانه آوردن، سرزنش کردن دیگران و تکانشی بودن می شود. اهداف کوتاه مدت به چهار مقوله کلی قابل تقسیم است که درایکورس آنها را «اهداف اشتباه رفتار» نامید. بنابراین این تدابیر مقابله ای در واقع رفتارهای ناموجه ای هستند که به دنبال اهداف اشتباه می آیند (علیزاده و سجادی، ۱۳۸۸).

یکی از روش های آموزشی مهارتها و الگوهای رفتاری جدید به والدین، استفاده از کلاسهای آموزش فرزندپروری مختلف است که عبارتند از آموزش منظم فرزند پروری کارآمد (استپ یا گام به گام) است تمامی تمرکز این برنامه برای بالا بردن سطح باورهای والدین و روابط آنان با فرزندشان است. آنان می کوشند شیوه های میان فردی معیوب را که موجب بدرفتاری کودک شده است، تغییر دهند. به نقل از صالحی (۱۳۸۵).

شلتون (۱۹۷۳، به نقل از لارسون،^۱ ۲۰۰۰) اشاره دارد که تغییرات رفتاری در کودکان به طور مثبت و موثری با تغییرات رفتاری در والدینشان ایجاد می گردد. همچنین یافته های لارسون (۲۰۰۰) نشان داد با تغییر رفتار خودکامه والدین به رفتار آزادمنش در اثر آموزش، اختلال رفتاری برونی شده (پرخاشگری) در کودکان کاهش یافته و تعامل در بین اعضای خانواده افزایش می یابد. این پژوهش درصدد بیان یک روش آموزشی به نام بررسی اثر بخشی آموزش مادران با رویکرد آدلر-درایکورس بر کاهش نشانه های اختلال نافرمانی مقابله ای بر روی نوجوانان مبتلا به اختلال نافرمانی مقابله ای می باشد در این پژوهش فرض می شود که این روش آموزشی می تواند نشانه های این اختلال را کاهش دهد.

اهمیت و ضرورت تحقیق

امروزه والدین نیازمند راهنمایی هایی هستند تا بدانند چرا معمولاً با فرزندانشان مشکل دارند. آن ها برای این- که بدانند چگونه در پیروزی و نفوذ بر کودکانشان موفق باشند باید راهنمایی شوند، بدون چنین کمکی، والدین کمی می فهمند که نوع روابطی که با فرزندانشان دارند و نوع فضایی که خلق کرده اند به شدت بر رشد شخصیتی کودک تاثیر دارد. بدون این راهنمایی والدین همچنان به این مسأله ناآگاه باقی می مانند که چگونه به طور ناخودآگاه منتهای تلاششان را کرده اند تا فرزندشان همینی که هست بشود.

افزون بر این، ما نه تنها باید کاری که والدین انجام می دهند در نظر داشته باشیم بلکه باید به کاری که کودک به منظور فهمیدن تعامل بین والدین و روابطشان انجام می دهند نیز توجه کنیم. کودک به دلیل نتیجه گیری های غلط، والدین را وادار می کنند تا همان طور که رفتار می کنند واکنش نشان دهند و به این باور می

^۱ -larson

رسد که این نوع رفتار به او در شناخت هدفش کمک می کنند واکنش نشان دهند و به این باور می رسد که این نوع رفتار به او در شناخت هدفش کمک می کند(علیزاده وسجادی، ۱۳۸۹).

اختلال نافرمانی مقابله‌ای پیامدهای مخربی برای فرد و جامعه دارد. چندین عامل مهم وجود دارد که باعث می شود اختلال نافرمانی مقابله‌ای را به عنوان یک موضوع مهم سلامتی در کودکان در نظر بگیریم. پنجاه و دو درصد از کودکان که به عنوان اختلال نافرمانی مقابله‌ای تشخیص داده می شوند با این اختلال پیش از نوجوانی مواجه می شوند. نیمی از آن‌ها دچار رفتارهای ضد اجتماعی می شوند. همچنین اختلال نافرمانی مقابله‌ای مشکلاتی در رابطه با پیشرفت تحصیلی بعدی، پذیرش همسالان، افسردگی، افکار خودکشی تلاش‌هایی برای خودکشی ایجاد می کند(مک ماهون وولز ۱۹۹۸ به نقل از بارکولا ۲۰۰۶).

بنابراین، این اختلال در صورت تبدیل به وضعیتی مزمن، در روابط بین فردی و عملکرد تحصیلی تداخل ایجاد می کند و باعث می شود فرد مبتلا یا فاقد دوست باشد و یا روابط دوستانه را ارضاء کننده ندارند و با وجود هوش مناسب عملکرد ضعیفی در تحصیل داشته باشد و با شکست روبرو شود. تک رو باشد، خودپنداره ضعیف و افسردگی داشته و پرخاشگری خود را آشکار سازد و به سوی قانون شکنی سوق پیدا کند(کاشانی و وزیری، ۱۳۷۶).

در واقع ناکامی و شکست والدین مبنای علاقه ما به آموزش والدین است. اگر والدین می دانستند که با فرزندانشان چه کنند، دیگر به کتاب‌هایی درباره تربیت کودکان، یا گروه‌های مطالعاتی، سخنرانی‌ها و کلاس‌هایی برای والدین نیاز نداشتیم. متأسفانه چیزهایی که والدین می خوانند و یاد می گیرند اغلب بر سردرگمی آن‌ها می افزاید و در بسیاری از موارد متخصصان نیز درباره چگونگی بار آوردن کودکان به سختی بیشتر از والدین می دانند. برخی از آن‌ها بدون توضیح دادن ناسازگارهایی می پردازند که راه علاجی برای آن‌ها، صرفاً به توصیف ناسازگارهایی می پردازند که ویژگی سنین مختلف است. دیگران مشکلات کودکان را به فقدان عشق و علاقه و ناپختگی می دانند(علیزاده و سجادی، ۱۳۸۹).

دلایل چندی برای آموزش مادران برای بهبود تعامل و ارتباطشان با کودک وجود دارد، نخست آن‌که، مادر نخستین مراقب کودک است و مراحل اولیه رشد تاثیر قطعی بر شخصیت انسان دارد و بسیاری از مشکلات روان شناختی ریشه در این تعامل دارند. دوم آن‌که با توجه به تعداد کودکان با اختلال رفتاری، به نظر می رسد تنها شیوه‌ای که می توان از آن برای یاری رساندن به کودکان بسیاری استفاده کرد آموزش والدین به خصوص مادران به منظور برخورد درست و موثر با کودکان است(بلوم کویست، ۲۰۰۲، ترجمه علاقه بند راد، ۱۳۸۴).